

هو
۱۲۱

الطیور

رساله فارسی و رساله عربی

جامع العلوم و المعارف و مجمع الکرامات و المکاشف العالم العالی حضرت

شیخ احمد غزالی طوسی طاب ثراه

قطب سلسله نعمت اللّهی سلطانعلیشاهی گنابادی

به کوشش: دکتر علیمحمد صابری

فهرست

۲.....	شرح حال مختصر.....
۴.....	رساله الطیور.....
۹.....	رسالة الطیور.....

شرح حال مختصر

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

- ۱ - شیخ مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

- ۱ - ابو حامد محمد حجّة الاسلام برادر وی؛
- ۲ - جارالله زمخشری؛
- ۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
- ۴ - حسین بن نصر بن محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

- ۱- المستظهر بالله
- ۲- المسترشد بالله عباسی
- ۳- المستعلی بالله
- ۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

- ۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاہ؛
- ۲ - ابوشجاع محمد بن ملکشاہ سلجوقی؛

جامع العلوم و المعارف و مجمع الکرامات و المکاشف، العالم العالی، حضرت شیخ احمد غزالی. کنیه وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمد بن احمد الطوسی الغزالی (غزال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نساج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی نظیری است، من جمله: رساله سوانح و لباب الاحیاء و الذخیره فی علم البصیره و غیره.

وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نساج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الائمة رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرقة تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

۳ - مسعود بن ابراهیم غزنوی؛

۴ - ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شّمه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجة

الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گذاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامة صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نیچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی‌امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگانی باشد که جوایس قلوبند، برادرم راست می‌گوید که در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده‌اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

نقل از کتاب رهبران طریقت و عرفان

نگارش حاج میرزا محمدباقر سلطانی گنابادی،

انتشارات حقیقت؛ تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

رساله الطیور

امام ربّانی، سید الاولیاء، قطب الاصفیا، احمد بن محمد الغزالی - قدّس الله روحه العزیز - گفتا: اگرچه مرغان بسیار بودند و خوی و سرشت و آواز ایشان مختلف بود، و هر يك از ایشان را كشتش به آشیانه دگر و منزلگاه دیگر بود، لیکن همگنان با یکدیگر یاور شدند و اتفاق کردند که: مارالابد پادشاهی باید که به هر وقت به درگاه وی روییم و حاجت خویش بر وی عرضه داریم. پس اتفاق کردند که هیچکس را کلاه مملکت و تخت پادشاهی زبینه تر از سیمرغ نیست، و شرایط پادشاهی او را میسر است. او را به پادشاهی بیاید نشاند، که اگر مابی مالکی در صحرا زندگانی کنیم، در دام دشمن افتیم. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»، و بدان مبتلا شویم. شهری که درو سایه سلطان نبود

ویران شده گیر اگرچه ویران نبود

و اگر سایه حشمت ملك بر ما نبود، از دشمن ایمن نباشیم. «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ»^۱ پس خبر پرسیدند و آشیان وی طلب کردند. کسانی که به حضرت رسیده بودند ایشان را خبردادند. گفتند که: ملك سیمرغ در جزیره عزت و شهر کبریا و عظمت است. آرزوی حضرت ایشان را، يك اندیشه و يك همت کرد. و طوق شوق برگردن افکندند، و نطق اشتیاق در میان بستند، و نعلین

^۱ - قرآن ۴۲/۱۵ هرگز تو را (ابلیس) بر بندگان (مخلص) من تسلط نخواهد بود.

طلب در پای کردند، و به یکبار قصد برخاستن کردند تا پیش تخت ملك شوند، و از وی خلعت سعادت یابند، و در مرغزار کرم و روضه رضای وی چرا کنند. و آتش شوق از دل ایشان شعله می‌زد و راه را به زبان طلب می‌جستند.

گفتم که کجات جویم ای زیبا یار

گفتا که دگر به وصل امید مدار

ایشان بر سر این آتش نشسته، منادی آواز داد که: خویشتن را در تهلکه میندازید. «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۲. و از آشیانه خویش بیرون، که اگر شما پای از آستانه به در نهدید، آسیا بلا بر سر شما بگردانند، و پای شما به کنج رنج فرو شود. و مصلحت کار شما آن است که همه در خانه خویش مقيم کنید. چون این ندا بشنیدند شوق ایشان زیادت گشت و بی‌آرام گشتند و گفتند:

بل تا بشود ز بهر جانی جانم

توبه نکنم ز عشق تا توانم

و همگنان گفتند: ما را از آن مقصد چاره نیست، تا که هلاک شویم پشت نگردانیم.

چون دوری از آن روی نمی‌دارد روی

آن به که از آن روی نگردانی روی

به حکم آنکه شفای بیماری ما، جز در خدمت نیست، و آرزومندی ما به شفا جز به طبیعت نیست. و اگر ما بدین سعادت نرسیم، آن بود که بی عقل و مدهوش شویم. فخر و شرف ما در بندگیست. «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ

^۲ - قرآن ۱۹۵/۲ و خود را به مهلکه خطر نیفکنید.

عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلِكَةَ الْمُقْرَبُونَ^۳».

چون زلف تو يك ساعت آرام مباد

جز در حلقم حلقه تو دام مباد

تا نام و نشان عشق باشد به جهان

جز بنده و عاشق توام نام مباد

پس چون به یکبار به بال همت در پرواز آمدند، منادی آواز داد که: «العافیه فی الزاویه». سلامت را به غنیمت دارید، و پا در بیابان بی پایان منهد، که در راه شما دریاها بلای خونخوار است که عمق آن را نهایت نیست، و کوههای بلند است که بلندی آن را غایت نیست. و شهرهای گرمسیر و شهرهای سردسیر. و بسیاری از خلیق بدین سبب پشت بدین خدمت کرده‌اند، و از خطر راه ترسیده اند که: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا إِلَّا الْإِنْسَانُ». بر قوت خویش اعتماد مکنید و بدانید که: هیچ زبانی بیش از فرمان بردن دشمن نیست، و روا بود که تقدیر مرگ راه شما بزند و شما به مقصود نرسیده، و از کوی دوست هیچ نادیده. چون این ندا بشنیدند، که: «الْإِنْسَانُ حَرِيسٌ عَلَى مَا مَنَعَهُ»، حرص ایشان زیادت شد و به یکبار بیقرار شدند و به صفت اضطراب گشتند و گفتند:

ما خیمه عاشقی بر افلاک زدیم

پس آتشی نیستی در املاک زدیم

در عشق دلی بود سرآمد ما را

در بتکده‌ها شدیم و در تاق زدیم

پس هر یک از ایشان بر بادگیر همت نشستند، و لگامی از عشق برکام وی کردند، و وی را فرهیخته شوق کردند و پای در راه نهادند و هوش و قرار و آرام از خود می بردند و می گفتند.

هر دل شده‌ای بهوش نتوان بودن

بی ناله و بی خروش نتوان بودن

در محنت بی دلی و با درد فراق

زین بیش همی خموش نتوان بودن

پس پای در بادیه اختیار نهادند که تا به کنار دریای اضطراب رسیدند. بعضی در دریا غرق شدند، و هرکس که در شهرهای گرمسیر خور کرده بود، چون به شهرهای سردسیر رسیدند هلاک شدند. پس چون به وادی کبریا رسیدند، باد تقدیر برخاست و صاعقه عظیم تمّن ایستاد و خلقي از ایشان هلاک شدند. پس گروهی اندک بماندند که: «و قلیلٌ من عبادي الشکور» و به جزیره ملک آمدند و به درگاه عزت او نزول کردند و کسی را فرستادند تا ملک از ایشان خبر دادند. و ملک بر تخت عزت بود در حصار کبریا و عظمت. پس ملک سیمرغ فرمود تا از ایشان پرسیدند که: به چه مقصود آمده‌اند؟ گفتند: آمدیم تا تو ملک باشی که: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». ملک سیمرغ گفت: ایشان را بگوئید که ما پادشاهیم اگر شما گوئید و اگر نه - و اگر گواهی دهید و اگر نه، ما را به خدمت و طاعت شما حاجت نیست بازگردید. پس همگان نومید شدند و خجل گشتند و متحیر و سرگردان اندوهگین شدند. نه روی مقام دیدند و نه روی بازگشتن، و

^۳ - قرآن ۱۳/۳۴ هر چند عدّه قلیلی از بندگان ما شکرگزارند.

^۲ - قرآن ۱۷۱/۴ هرگز مسیح از اینکه بنده خداست استکفاف ندارد و فرشتگان مقرب هم [به بندگی خدا] معترفند.

^۴ - قرآن ۷۲/۳۳ ما به آسمانها و زمین و کوهها امانت الهی را عرضه کردیم همه از تحمل آن امتناع کرده تا انسان (ناتوان) آنها را بپذیرد.

رنج از دل ایشان موج می‌زد. گفتند: کارزار است اکنون.

این بار دلم ز عاشقی جان نبرد

اینست سزای آنکه فرمان نبرد

اندر بُنه دارم از غم اکنون باری

دردی که به هیچ روی درمان نبرد

پس همگان در این مقام عاجزگشتند و گفتند: بازگشتن با نومیدي کار نامردان بود، و بازگشتن نیز با چندین ضعف و بیماری که به سبب این راه دراز بر ما مستولی گشته است ممکن نباشد، که يك بار دیگر پیغام فرستیم تا باشد که ما را به حضرت خویش راه دهد. پیغام دادند و گفتند که اگرچه تو از خدمت ما بی نیازی، ما از خدمت و دولت و مملکت تو بی نیاز نیستیم، و این درگاه نیازمندان است، ما را به حضرت خود راه ده.

در عشق تو دل خود به وفا می‌آریم

بد عهده‌ی را به زیر پا می‌آریم

گر تو نکنی هیچ خداوندی خویش

ما بندگی خوش به جا می‌آریم

ما مهمان کرم توایم، به نظر لطف تو خرسندیم. پیغام ملک باز آمد که: برخیزید و با کلبه احزان خود شوید که این حضرت کبریا و بزرگی است، چشم شما طاقت تجلی این حضرت را ندارد، چنانکه چشم خفاش را طاقت دیدن خورشید نباشد، شما را طاقت حضرت ما نباشد. «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۱. کار این بار افتاده است. و به يك بار نومیديگشتند و مدهوش

^۱ - پس وقتی رب او به کوه تجلی کرد موسی را صاعقه‌ای گرفت و مدهوش افتاد. قرآن

شدند و کأس یأس نوش کردند و لباس افلاس در پوشیدند و همه دل به قضای آسمانی بنهادند و جان برکف دست نهادند که: «لأراحه كالموت»^۷.

هر شب که ز اندوه تو سرباز زخم

لختی دگر از امید بر باد دهم

ای کاش بسوزمی چو پروانه شمع

کآخر چو بسوختم ز خود با زر هم

پس چون نومیدي ایشان محقق شد، منادی آوا داد که: نومیدي شوید «لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۸. اگر کمال استغنائی ما و نهایت عزّ ما موجب ردّ است، کمال کرم ما موجب قبول است و نزدیک گردانیدن و چون شما قدر بی قدری خویش بدانستید و از درگاه ما عاجزگشتید و نومیدي شدید، لایق به کرم ما آن است که شما را به سرای کرم و آشیانه نعم فرو آوریم که بدین درگاه، نیازمندان و محتاجان و مسکینان و درویشان رسند، و منزل درویشان است و جایگاه نیازمندان و قرارگاه بی کسان. و برای این بود که صاحب شرح اعظم علیه السلام فرمود: «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا وَ أَمِتْنِي مَسْكِينًا وَ أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»^۹. و هر که به حقیقت نیازمند و مسکین است، ملک سیمرخ را ندیم و جلیس و قرین است.

پس همگان با قرار و سکون آمدند، و در ریاض نزهت فرود آمدند، و لباس شادی پوشیدند و در خدمت ملک ایستادند و پیش تخت وی صف زدند. پس چون حال ایشان قرار آمد و به نظام شد و به پادشاه مقرب گشتند، از یاران و

^۷ - آسایشی مثل موت نیست.

^۸ - از رحمت خدا نا امید نمی گردند الا گروه کافران. قرآن ۸۷/۱۲.

^۹ - خدایا مرا با بیچارگان زنده گردان و با بیچارگان بمیران و در زمره مسکین محشور گردان.

حال او پرسیدند. گفتند: این جماعت که در بادیه هلاک شدند حال به چه رسید که آرزومند دیدار ایشانیم و غمخوار ایشان؟

از بس که برآورد غمت آه از من

ترسم که شود به کام بدخواه از من

دردا که ز درد هجرت ای جان جهان

خون شد دلم و دلت نه آگاه از من

و آن جماعت دیگر که موج دریا ایشان را هلاک کرد و تمساح تقدیر ایشان را فرو برد، کجایند تا این قربت و نزدیکی ما بینند و بدانند که چه منصب یافتیم و به کدام درجه رسیدیم.

در کف سر زلف یار می باید نیست

بر لب می خوشگوار میباید نیست

چون دامن وصل تو به دست آوردیم

زور و زر و روزگار می باید نیست

گفتند: ایشان در حضرت ملک اند، «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»^{۱۰}. و زندگی به حقیقت یافته اند. و لا تَقُولُوا لِمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ^{۱۱}. «و مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ المَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^{۱۲}». چنانکه کند لطف ما، شما بدینجا کشید که پای در

^{۱۰} - قرآن ۵۴/۵۵ در منزلگاه صدق نزد خداوند مقتدر قرار دارند.

^{۱۱} - قرآن ۳/۱۶۹ مگویند که آنها که در راه خدا شهید شده اند، مرده اند بلکه نزد خدا روزی خوارند.

^{۱۲} - قرآن ۴/۹۹ هرگاه کسی از خانه خود برای خدا و رسولش هجرت کرده و بیرون آید و در راه مرگ را درک کند اجر و ثواب چنین کسی با خداست

بادیه طلب نهادید و یاسمین طلب بوئیدید، دست لطف ما ایشان را برداشت و به حضرت نزدیک گردانید. ایشان در حضرت قدوس و پرده جبروت اند.

اندر ره عاشقی کم و بیشی نیست

با هیچکسی زمانه را خویشی نیست

افکنده عشق را ملامت چه کنی

کین کار به خواجگی و درویشی نیست

گفتند: ما را آرزوی دیدار ایشان است، به کدام طریق بدیشان رسیم؟ گفتند: شما هنوز در بند بشریت و قید اجل و هراسان از کارید ایشان را نتوانید دید. چون از این خدمت فارغ شوید و از آشیانه قالب بپرید، آنکه یکدیگر را ببینید و به زیارت یکدیگر شوید که: «الْناَسُ نِياَمٌ فاذا ماتوا انْتَبَهُوا». اما تا مادام که شما در قفس قالب باشید و رسن تکالیف بر پای شما، بدیشان نرسید.

چون رویم زرد دید آن سبز نگار

گفتا که به وصل امید مدار

زیرا که تو ضد ما شدی از دیدار

تو رنگ خزان داری و ما رنگ بهار

گفتند: که حال این جماعتی که به حکم ناکسی و بدبختی و عجز از این خدمت باز ایستادند چگونه است؟ گفتند که: هیهات! که این نه بحکم عجز ایشان بود، بلکه به حکم نادوستی ما بود. اگر ارادت ما بودی، اسباب آمدن ایشان ساخته شدی. «وَلَوْ ارَادُوا الخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعائَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ^{۱۳}». اگر ما خواستیم، ایشان را به خود نزدیک گردانیدیم، لکن

^{۱۳} - قرآن ۹/۴۷ اگر آنها قصد جهاد داشتند، درست مهیا می شدند لیکن خداوند کراهت داشت از اینکه آنها را [برای جهاد] برانگیزاند پس آنها را باز داشت.

نخواستیم ایشان را، برانندیم. و همانا که شما گمان برید که به خود آمدید و آرزومندی شما از ذات شما برخاست - نه، لکن ما شما را آرزومند گردانیدیم، و بی آرام کردیم، و به نزدیک خویش آوردیم، که: «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^{۱۴}. چون این ندا بشنیدند، کمال عنایت دیدند و به غایت هدایت رسیدند و به لطف و کرم پادشاه استوارگشتند و ارباب دین که: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»^{۱۵}.

فصل

این سخن که: «ما به حضرت ملک آمدیم». از کسان بی درست باشد که ابتدا بدین حضرت آیند. اما آن کس که از آشیانه ملک پریده باشد و به ندای ملک باز آنجا می آید که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^{۱۶}. نگویند که چرا آمدید؟ بازگردید. لکن گویند چرا شما را خواندند؟ ملک چرا شما را برداشتند و بیاوردند؟ و این بلاد بلاد قربت و دارالملك کبریا و عظمت است. جواب بر وفق سوال، و سوال بر قدر جذبات ملک. «جَذَبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُؤَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ».

فصل

هرکه را حوصله فهم این سخنها و نکتهها نباشد، گو عهد تازه کن و به طور مرغان آبی و بر آشیان مرغان مقام کن و آسایش روحیان طلب کن تا سلیمان صفت گردی. زبان مرغان بیاموزی که: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ»^{۱۷} که «زبان مرغان، مرغان

^{۱۴} - قرآن ۷۰/۱۷ و آنها را بر خشکی و دریا [مسخّر] و سوار کردیم

^{۱۵} - قرآن ۸۸/۳۸ شما منکران بعد از مرگ [بخوبی] آگاه می شوید.

^{۱۶} - قرآن ۲۷/۸۹ ای صاحبان نفس مطمئنه برگردید به سوی ربّان خوشنود و راضی.

^{۱۷} - قرآن ۱۶/۲۷ به ما زبان پرندگان آموختند.

دانند». و تازه کردن عهد، به تازه کردن باطن است از جمله آلودگی و خباثت، و طهارت ظاهر از جمله نجاسات و احداث. پس از آن ملازم اوقات نماز باش، و زبان را جز به ذکر حق مگردان، که خلق یا در خواب غفلت اند یا بیدار ذکراند و برکشیده حق اند که: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^{۱۸}. و اگر در خواب غفلت اند، رانده حق اند که: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^{۱۹} «انفسهم». هرکه بیدار ذکرگشت قرین سلطان شد^{۲۰} که «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۲۱}. و آدمی در هیچ حالت ازین دو معنی خالی نیست، و آن اثر بر وی ظاهر میشود. گاهی این صفت در حق وی درست میشود که: «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ»^{۲۲} - و گاه این صفت که: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^{۲۳}. حق تعالی توفیق کرامت کند، و بر راه راست و حقیقت کار هدایت دهد. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^{۲۴}. تَمَّتِ الرِّسَالَةُ بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ.

^{۱۸} - قرآن ۱۵۲/۲ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم

^{۱۹} - هرکه یاد من کند همنشین من است.

^{۲۰} - «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذِكْرِي».

^{۲۱} - قرآن ۳۶/۴۳ هرکه از یاد خدا اعراض کند شیطان را بر انگیزیم تا همنشین وی گردد.

^{۲۲} - قرآن ۴۱/۵۵ مجرمین به صورت شناخته می شوند.

^{۲۳} - قرآن ۲۹/۴۸ بر سیمای آنها اثر سجده نشانه های [نورانیّت] پدیدار است.

^{۲۴} - قرآن ۸۹/۲۶ روزی که مال و فرزندان هیچ یک سودی به حال انسان نمی کنند مگر آن کس که با دل پاک به درگاه خدا روی آورد.

رسالة الطيور

و زَعَمُوا:

إِنَّ الْمُحِبَّ الَّذِي لَا شَيْءَ يَقْنَعُهُ

أَوْ يَسْتَفْرِو مَنْ يَهْوِي بِهِ الدَّارَ

ثُمَّ نَادَى لَهُمُ الْحَيْنِ، وَ دَبَّ فِيهِمُ الْجَنُونَ، فَلَمْ يَتَلَعَّمُوا فِي الطَّلَبِ اهْتِرَازًا مِنْهُمْ إِلَى بُلُوغِ الأَرَبِ. فَقِيلَ لَهُمْ: بَيْنَ أَيْدِيكُمْ الْمَهَامَةُ الْقَيْحُ، وَالْجِبَالُ الشَّاهِقَةُ، وَالْبَحَارُ الْمُعْرَفَةُ، وَأَمَاكِنُ الْقَرْ، وَ مَسَاكِنُ الْحَرِّ، فَيُوشِكُ أَنْ تَعَجَّزُوا دُونَ بُلُوغِ الأَمْنِيَّةِ، فَتَخْتَرِمَكُمُ الْمَنِيَّةِ، فَالاحْرِي بِكُمْ مَسَاكِنَهُ أَوْ كَارِالْأَوْطَارِ، قَبْلَ أَنْ يَسْتَدْرَجَكُمُ الطَّمَعُ. وَإِذَا هُمْ لَا يَصْغُونَ إِلَى هَذَا الْقَوْلِ وَ لَا يُبَالُونَ، بَلْ رَحَلُوا وَ هُمْ يَقُولُونَ:

فَرِيدٌ عَنِ الْخُلَانِ فِي كُلِّ بَلَدِهِ

إِذَا عَظُمَ الْمَطْلُوبُ قَلَّ الْمُسَاعِدُ

فَامْتَطَى كُلُّ مِنْهُمْ مَطِيَّةَ الْهَمِّ، قَدْ أَلْجَمَهَا بِلِجَامِ الشُّوقِ، وَ قَوْمَهَا بِقَوَامِ الْعِشْقِ، وَ هُوَ يَقُولُ:

أَنْظُرْ إِلَيَّ نَاقَتِي فِي سَاحَةِ الْوَادِي

شَدِيدَةً بِالسُّرِيِّ مِنْ تَحْتِ مِيَادِ

إِذَا اشْتَكَّتْ مِنْ كَلَالِ الْبَيْنِ أَوْ عَدَّهَا

رُوحَ الْقُدُومِ فَتَحِيَا عِنْدَ مِعْيَادِ

لَهَا بِسُجْهِكَ نُورٌ تَسْتَضِيءُ بِهِ

وَ فِي نَوَالِكٍ مِنْ أَعْقَابِهَا حَادِي

فَرَحَلُوا مِنْ مَحَجِّهِ الأَخْتِيَارِ، فَاسْتَدْرَجَتْهُمْ بِحَدِّ الأَضْطَارِ. فَهَلَكَ مَنْ كَانَ مِنْ بِلَادِ الْبَحْرِ فِي بِلَادِ الْبَرِّ، وَ مَاتَ مَنْ كَانَ مِنْ بِلَادِ الْبَرِّ فِي بِلَادِ الْحَرِّ. وَ تَصَرَّفَتْ فِيهِمُ الصَّوَاعِقُ، وَ تَحَكَّمَتْ عَلَيْهِمُ الْعَوَاصِفُ. حَتَّى خَلَصَتْ مِنْهُمْ شَرُّ ذَمِّهِ قَلِيلُهُ إِلَى جَزِيرَةِ الْمَلِكِ. وَ نَزَلُوا بِفَنَائِهِ، وَ اسْتَظَلُّوا بِجَنَابِهِ. وَ التَّمَسُّوا مَنْ يُخْبِرُ عَنْهُمْ

اجْتَمَعَتْ أَصْنَافُ الطُّيُورِ عَلَيَّ اخْتِلَافِ أَنْوَاعِهَا وَ تَبَايُنِ طِبَاعِهَا. وَ زَعَمَتْ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهَا مِنْ مَلِكٍ. وَ اتَّفَقُوا أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِهَذَا الشَّانِ إِلاَّ الْعَنْقَاءُ وَ قَدْ وَجَدُوا الْخَبَرَ عَنْ اسْتِيْطَانِهَا فِي مَوَاطِنِ الْعِزِّ وَ تَقَرُّرُهَا فِي بَعْضِ الْجَزَائِرِ. فَجَمَعَتْهُمْ دَاعِيَةُ الشُّوقِ وَ هَمَّةُ الطَّلَبِ. فَصَمُّوا الْعِزْمَ عَلَيَّ النَّهْوِضِ إِلَيْهَا وَ لا سِتْظَالَالِ بِظِلِّهَا وَ الْمُشُولِ بِفَنَائِهَا الْاسْتِعْبَادِ بِخِدْمَتِهَا. فَتَنَاشَدُوا فَقَالُوا:

قَوْمُوا إِلَيَّ الدَّارِ مِنْ لَيْلِي نُحْيِيهَا

نَعَمْ وَ نَسْأَلُهُمْ عَنْ بَعْضِ أَهْلِهَا

وَ إِذَا الأَشْوَاقُ الْكَامِنَةُ قَدْ بَرَزَتْ مِنْ كَمِينِ الْقُلُوبِ، وَ زَعَمَتْ بِلِسَانِ الطَّلَبِ:

بِأَيِّ نَوَاحِي الأَرْضِ أَبْغِي وَ صَالِكُمْ

وَ أَنْتُمْ مُلُوكٌ مَا لِمَقْصِدِكُمْ نَحْوُ

وَ إِذَا هُمْ بِمُنَادِي الْغَيْبِ يُنَادِي مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ: «وَ لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَيَّ التُّهْلُكَةَ». لَازِمُوا أَمَاكِنَكُمْ، وَ لَا تُفَارِقُوا مَسَاكِنَكُمْ، فَإِنَّكُمْ إِنْ فَارَقْتُمْ أَوْطَانَكُمْ ضَاعَتْكُمْ أَشْجَانُكُمْ، فَدُونَكُمْ وَ التَّعَرُّضَ لِلْبَلَاءِ، وَ التَّحُلُّلَ بِالْفَنَاءِ.

إِنَّ السَّلَامَةَ مِنْ سَعْدِي وَ جَارَتِيهَا

أَنْ لَا تَحُلَّ عَلَيَّ حَالِ بُوَادِيهَا

فَلَمَّا سَمِعُوا نِدَاءَ التَّعَدُّرِ مِنْ جَنَابِ الْجَبْرُوتِ، مَا أَزْدَادُوا إِلاَّ شَوْقًا وَ قَلِقًا، وَ تَحِيرًا وَ أَرْقًا، وَ قَالُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ:

وَ لَوْ دَاوَاكَ كُلُّ طَيْبِ إِنْسٍ

بَغَيْرِ كَلَامِ لَيْلِي، مَا شَفَاكَ

الملك - وهو في أَمْعِ حِصْنٍ مِنْ حِمِي عِزِّهِ. فَأَخْبَرَ بِهِمْ. فَتَقَدَّمَ إِلَيَّ بَعْضُ سُكَّانِ الْحَضْرَةِ أَنْ يَسْأَلَهُمْ: مَا الَّذِي حَمَلَهُمْ عَلَيَّ الْحَضْرَةَ؟ فَقَالُوا: حَضَرْنَا لِيَكُونَ مَلِيكَنَا. فَقِيلَ لَهُمْ: أَتَعْبَتُمْ أَنْفُسَكُمْ. فَنَحْنُ الْمَلِكُ، سِئْتُمْ أَوْ أَبِيتُمْ، جِئْتُمْ أَوْ ذَهَبْتُمْ، لَا حَاجَةَ بِنَا إِلَيْكُمْ.

فَلَمَّا أَحْسَوْا بِالِاسْتِغْنَاءِ وَالتَّعَدُّرِ، أُبْسُوا وَحَجَلُوا. وَخَابَتْ ظُنُونُهُمْ، فَتَعَطَّلُوا. فَلَمَّا شَمَلَتْهُمُ الْحَيْرَةُ، وَبَهَرَتْهُمُ الْعِزَّةُ، قَالُوا لَا سَبِيلَ إِلَيَّ الرَّجُوعِ. فَقَدْ تَحَادَلَتِ الْقُوي، وَأَضْعَفْنَا الْجُوي، فَلَيْتَنَا تَرَكْنَا فِي هَذِهِ الْجِزِيرَةِ لَنَمُوتَ عَنْ آخِرِنَا. وَأَنْشَأُوا يَقُولُونَ هَذِهِ الْآيَاتُ:

أَسْكَانَ رَامِهِ هَلْ مِنْ قَرِيٍّ

فَقَدْ دَفَعَ اللَّيْلُ ضَيْفًا قُنُوعًا

كَفَاهُ مِنَ الزَّادِ أَنْ تَمَهَّدُوا

لَهُ نَظْرًا وَكَلَامًا وَسِيْعًا

هَذَا وَقَدْ شَمَلَهُمُ الدَّاءُ، وَأَشْرَفُوا عَلَيَّ الْفَنَاءِ، وَلَجَأُوا إِلَيَّ الدُّعَاءِ:

ثَمَلٌ نُشَاوِي بِكَاسِ الْغَرَامِ

فَكُلُّ غَدَا لِأَخِيهِ رَضِيْعًا

فَلَمَّا عَمَّهُمُ الْيَأْسُ، وَضَاقَتْ بِهِمُ الْآنَافِسُ، تَدَارَكْتَهُمْ أَنْفَاسُ الْآيِنَاسِ، وَقِيلَ لَهُمْ: هِيَهَاتُ! فَلَا سَبِيلَ إِلَيَّ الْيَأْسِ - «لَا يِيَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ». فَإِنْ كَانَ كِمَالِ الْغِنِيِّ يُوجِبُ التَّعَزُّزَ وَالرَّدَّ، فَجَمَالَ الْكِرْمُ أَوْجَبَ السَّمَاخَةَ وَالْقَبُولَ. فَبَعْدَ أَنْ عَرَفْتُمْ مِقْدَارَكُمْ فِي الْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَةِ قَدْرِنَا، فَحَقِيقُ بِنَا إِيَاؤُكُمْ فَهُوَ دَارُ الْكِرْمِ وَمَنْزِلُ النَّعْمِ، فَإِنَّهُ يَطْلُبُ الْمَسَاكِينَ الَّذِينَ رَحَلُوا عَنْ مَسَاكِنِهِ الْحُسْبَانَ. وَلَوْلَا لَمَّا قَالَ سَيِّدُ كُلِّ وَسَابِقِهِمْ: «أَحْيَيْنِي مِسْكِينًا وَأَمِتْنِي مِسْكِينًا». وَمَنْ اسْتَشْعَرَ عَدَمَ اسْتِحْقَاقِهِ، فَحَقِيقُ بِالْمَلِكِ الْعَنْقَاءِ أَنْ يَتَّخِذَهُ قَرِينًا.

فَلَمَّا اسْتَأْنَسُوا بَعْدَ أَنْ اسْتِيَأَسُوا، وَانْتَعَشُوا بَعْدَ أَنْ تَعَسُوا، وَتَقَوُّوا بِفَيْضِ الْكِرْمِ، وَاطْمَأَنَّنُوا إِلَيَّ دُورِ النَّعْمِ سَأَلُوا عَنْ رُفَقَائِهِمْ، فَقَالُوا: مَا الْخَبْرُ عَنْ أَقْوَامٍ قُطِعَتْ بِهِمُ الْمَهَامَةُ وَالْأُودِيَّةُ، أَمْطَلُولُ دِمَاؤُهُمْ أَمْ لَهُمْ دِيَّةٌ؟

فَقِيلَ: هِيَهَاتُ! هِيَهَاتُ! «وَمَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَيَّ اللَّهُ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَيَّ اللَّهُ». اجْتَبَيْتُهُمْ أَيَادِي الْآجِتْبَاءِ، بَعْدَ أَنْ أَبَادَتْهُمْ سَطْوَةُ الْآبِتْلَاءِ. «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ».

قَالُوا: فَالَّذِينَ غَرَقُوا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، وَلَمْ يَصِلُوا إِلَيَّ الدَّارِ، وَلَا إِلَيَّ الدِّيَارِ، بَلِ التَّقَمَّتْهُمُ لَهَوَاتُ التِّيَّارِ.

قِيلَ: هِيَهَاتُ! «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ». فَالَّذِي جَاءَ بِكُمْ وَأَمَاتَهُمْ أَحْيَاهُمْ، وَالَّذِي وَكَّلَ بِكُمْ دَاعِيَةَ الشُّوقِ حَتَّى اسْتَقَلَلْتُمْ الْفَنَاءَ وَالْهَلَكَ فِي أَرْحِيهِ الطَّلَبِ، دَعَاهُمْ وَحَمَلَهُمْ، وَأَدَانَهُمْ وَقَرَّبَهُمْ، فَهُمْ فِي حُجُبِ الْعِزَّةِ وَأَسْتَارِ الْقَدْرَةِ. «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ».

قَالُوا: فَهَلْ لَنَا إِلَيَّ مِشَاهِدَتِهِمْ سَبِيلٌ؟

قِيلَ: لَا. فَإِنَّكُمْ فِي حِجَابِ الْعِزَّةِ وَأَسْتَارِ الْبِشْرِيَّةِ، وَأَسْرَالِ الْجَلِّ وَقَيْدِهِ فَإِذَا قَضَيْتُمْ أَوْطَارَكُمْ، وَفَارَقْتُمْ أَوْكَارَكُمْ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَاوَرْتُمْ وَتَلَاقَيْتُمْ.

قَالُوا: وَالَّذِينَ قَعَدَ بِهِمُ اللَّؤْمُ وَالْعَجْزُ فَلَمْ يَخْرُجُوا؟

قِيلَ: هِيَهَاتُ! «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَا عَدُوًّا لَهُ عُدَّةٌ، وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ». وَلَوْ أَرَدْنَا هُمْ لَدَعَوْنَا هُمْ، وَلَكِنْ كَرِهْنَا هُمْ فَطَرَدْنَا هُمْ. أَنْتُمْ بَأَنْفُسِكُمْ جِئْتُمْ أَمْ نَحْنُ دَعَوْنَاكُمْ؟ أَنْتُمْ اسْتَقْتُمْ أَمْ نَحْنُ شَوَقْنَاكُمْ؟ نَحْنُ أَقْلَقْنَاكُمْ فَحَمَلْنَاكُمْ. «وَحَمَلْنَا هُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ».

فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ، وَاسْتَأْنَسُوا بِكِمَالِ الْعِنَايَةِ وَضَمَانِ الْكِفَايَةِ، كَمَلَّ اهْتِزَازُهُمْ، وَنَامَتْ وَثُوقُهُمْ، فَاطْمَأَنَّنُوا وَسَكَنُوا. وَاسْتَقْبَلُوا حَقَائِقَ الْيَقِينِ بِدَقَائِقِ التَّمَكِينِ، وَ

فَارْقُوا بَدْوَامَ الطَّمَأْنِينَةِ إِمْكَانِ التَّلْوِينِ، «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ».

فصل

أَتَرِي هَلْ كَانَ بَيْنَ الرَّاجِعِ إِلَى تِلْكَ الْجَزِيرَةِ وَبَيْنَ الْمُبْتَدِيِّ مِنْ فَرَقٍ؟ أَمَّا قَالَ: «جِئْنَا مَلِكَنَا». مَنْ كَانَ مُبْتَدَأًا. أَمَا مَنْ كَانَ رَاجِعًا إِلَى عَيْشِهِ الْإِصْلَاحِيِّ: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي». فَارْجِعِي بِسَمَاعِ النَّدَاءِ، كَيْفَ يُقَالُ لَهُ: لِمَ جِئْتِ؟ فَيَقُولُ: لِمَ دَعَيْتِ؟ لِأَنَّ لَيْلَ فَيَقُولُ: لِمَ حَمَلْتِ إِلَى تِلْكَ الْبِلَادِ وَهِيَ بِلَادُ الْقَرْبَةِ؟ وَالْجَوَابُ عَلَيَّ قَدْرَ السُّؤَالِ، وَالسُّؤَالُ عَلَيَّ قَدْرَ التَّفَقُّهِ، وَالْهَمُومُ بِقَدْرِ الْهَمِّمِ.

فصل

مَنْ يَرْتَاغُ لِمَثَلِ هَذِهِ النُّكْتِ فَلْيُجَدِّدِ الْعَهْدَ بِطُورِ الطَّيْرِهِ وَأَرِيحِيهِ الرُّوحَانِيَةَ. فَكَلَامُ الطَّيُورِ لَا يَفْهَمُهُ إِلَّا مَنْ هُوَ مِنَ الطَّيُورِ. وَتَجْدِيدُ الْعَهْدِ بِمَلَازِمِهِ الْوُضُوءِ، وَرِقَابَةُ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَخُلُوعُهُ سَاعَةَ الذِّكْرِ، فَهُوَ تَجْدِيدُ الْعَهْدِ الْحُلُوعِيِّ فِي غَفْلِهِ. لِأَنَّ مِنْ أَحَدِ الطَّرِيقَيْنِ: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ». أَوْ: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ». فَمَنْ سَلَكَ سَبِيلَ الذِّكْرِ: «أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِي». وَ مَنْ سَلَكَ سَبِيلَ النِّسْيَانِ: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ».

وَإِنَّ آدَمَ فِي كُلِّ نَفْسٍ مُصْحِحَّ أَحَدِ هَاتَيْنِ النَّسْبَتَيْنِ، وَلَا يَدَّ يَتَلَوُّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدُ السُّيَمَائِيِّنَ: أَمَا «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ». أَوْ: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ».

أَنْقَذَكَ اللَّهُ بِالتَّوْفِيقِ، وَهَذَاكَ إِلَى التَّحْقِيقِ، وَطَوَى لَكَ الطَّرِيقَ، إِنَّهُ بِذَلِكَ حَقِيقٌ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ أَجْمَعِينَ.